

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: رابرت دریفوس

برگردان از: فریدن گیلانی

فرستنده: لاله

۱۱ می ۲۰۱۷

"سیا"، پیش از ۱۹۷۹ در افغانستان

یادداشت از لاله:

قسمت بیست و سوم کتاب (بازی شیطان) اثر نویسنده چیره دست آقای رابرت دریفوس ترجمه فریدون گیلانی را به کسانی تقدیم می‌کنم که فکر می‌کنند جلاد کابل با اکت و ادای دموکراتیک و تبسم بر لبان، ماهیت پلید و کثیف خود را می‌تواند پنهان سازد. حکمتیار کسی که در قتل و کشتار انقلابیون و آزادیخواهان سرزمینم دستش تا مرفق در خون غرق اند، جاسوس چند سره ایست که برای خوشخدمتی به اربابانش مخصوصاً ارباب بزرگش (امپریالیزم جنایتگستر آمریکا) حاضر است صد ها هزار انسان را زنده پوست کند. امروز اگر این جنایتکار جنگی جزئی از پروژه جدید آمریکا (صلح مشروع) می‌باشد و به کابل آورده شده، به احتمال قوی دلیل عمده و اساسی آن همانا تضعیف جبهه آن عده طالبانی اند که در حال حاضر تحت حمایت مستقیم مالی و نظامی روسیه علیه دولت پوشالی قرار گرفته اند. به همین دلیل است که گلبدین با تأکید و تکرار طالبان را برادر خطاب می‌کند تا از یکطرف با برادر گفتن طالبان، جمع وسیعی از اعضای حزب اسلامی که در صفوف طالبان قرار دارند را دوباره جذب کند و از جانب دیگر جبهه طالبان روسی را ترغیب نمایند تا به پروژه «صلح مشروع» آمریکا بپیوندند و از ارباب غربی را بر ارباب شرقی ترجیح دهند.

در سال ۱۹۷۹، نظریه ای که می‌گفت اسلام می‌تواند باعث تخریب اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در آسیا شود، به عرصه عمل در آمد. ایالات متحده، پاکستان و عربستان سعودی، جهاد اسلامیست را علم* کردند که دولت کابل را مورد تهدید قرار داد، اتحاد شوروی را تحریک به تجاوز نظامی به افغانستان کرد و مسبب جنگی ده ساله شد. جنگ افغانستان، دو دریافت برژینسکی را به هم پیوند داد. نخستین دریافت، نظریه برژینسکی در مورد ایجاد «قوس اسلامی» در آسیای جنوب غربی، به مثابه سدی علیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بود. «فواز جرجس» نویسنده کتاب «امریکائی ها و اسلام سیاسی» می‌نویسد: «برژینسکی گفت هشیاری در مورد کمونیسم

شوروی، حکم می کرد که ما از وقوع هرحادثه ای؛ به خصوص در گیری نظامی ایالات متحده و ایران که توجه اپوزیسیون اسلامی را از شوروی منحرف کند، اجتناب بورزیم». برژینسکی می گفت: «اکنون به نظر من بسیار حائز اهمیت تر از همیشه است که ائتلافی از اسلامی های ضد شوروی را سازمان بدهیم». درست مثل سال های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، ایالات متحده امیدوار بود که از اسلام علیه نیروهای تندرو سکولار و متحدان خدا شناس شان در اتحاد جماهیر شوروی، استفاده ابزاری کند. مقام های دولت جیمی کارتر، در این مرحله امکانات تازه ای را کشف کرده بودند تا در همکاری با شورشیان اسلامی، از آنان نیروی واحد جدیدی بسازند و امیدوار بودند که از سرکشی این ایدئولوژی و منابع مادی آن، علیه توسعه طلبی کمونیست ها استفاده کنند. در بالاترین درجه فکر مقام های ایالات متحده، همان درس های سال های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ وجود داشت که در آن ایدئولوژی اسلام به مثابه سلاحی در نبرد با ناسیونالیسم سکولار عرب، به خدمت گرفته شده بود». (۲۰)

درک «بنیگسن» و برژینسکی از موضوع تقویت اسلام به مثابه سلاحی علیه جمهوری های آسیای میانه مسکو، دومین خط دفاعی این نقشه ستراتیژیک بود.

تا این زمان، اسلامیت های افغانی که بعدها شروع کردند به دریافت کمک های جدی از ایالات متحده، به طور کامل ظهور نکرده بودند. دیرگاهی پیش تر از ۱۹۷۹، طیف راست اسلامی به عنوان نیروی بالقوه در افغانستان پا به عرصه وجود گذاشته بود و از دهه پنجاه به بعد، علیه نیروهای پیشرو، چپ و سکولار در کابل میدان داری می کرد. روابط امریکائی ها با بنیادگرایان اسلامی وابسته به اخوان المسلمین در کابل دست کم از اوائل دهه پنجاه آغاز شده بود و حمایت ایالات متحده از جنبش سیاسی طیف راست اسلامی در افغانستان از ۱۹۷۳ صورت عمل به خود گرفته بود.

اگر چه در دهه های آغازین جنگ سرد، (سیا) حضور گسترده ای در افغانستان نداشت، این سازمان از طریق اداره های بنیاد آسیا که نقش سازمان پیشتاز آن را بازی می کرد، گروه هایی را به افغانستان اعزام کرده بود. در خلال سال های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، بنیاد آسیا حمایت های حائز اهمیتی از پوهنتون کابل می کرد و پروژه های گسترده ای را برای ایجاد رابطه و معامله با جمعیت سازمان یافته اسلامی افغانی، تدارک دیده بود. به روایت «جان بنیگن» و «روزبنیگن» مقام های با تجربه بنیاد آسیا که هم در پاکستان و هم در افغانستان برای این سازمان در سال های ۱۹۶۰ کار کرده بودند، در لاهور پاکستان جریانی به نام بنیاد مطالعات اسلامی را سازمان داده بودند تا به انتشار دائرة المعارف اسلامی به زبان اردو مبادرت ورزند. جان بنیگن می گوید: «ما از طریق دانشکده های الهیات اسلامی، در پوهنتون های اصلی نیز دست به کار شده بودیم». هم در پاکستان و هم در افغانستان «بنیگن» ها با سازمان های دانشجویی همکاری می کردند تا مبارزه با سازمان های دانشجویی طرفدار شوروی را تقویت کنند «روز بنیگن» می گوید «دانشجویان هدف شماره یک بودند.» به قول او، بنیاد آسیا در افغانستان روابطی با خانواده مجددی برقرار کرد که اعضایش از پیشاهنگان روحانیت کشور بودند و با وزارت عدلیه هم که مدت ها به وسیله یکی از اعضای خانواده مجددی اداره می شد، روابط نزدیکی داشت. بنیاد آسیا هم چون این «شفیق کامه نی» [منظور موسی شفیق آخرین صدراعظم پادشاه] معاون وزارت عدلیه را به سمینار روابط بین المللی کیسینجر در پوهنتون هاروارد فرستاد. او می گوید: «بسیاری از افراد در وزارت عدلیه از جمله مشاوران حقوقی بنیاد آسیا، آخوند بودند».

از آن جا که تا دهه های بعدی، افغانستان در سیاست ایالات متحده از اولویت برخوردار نبود، روشن نیست که در سال های ۱۹۶۰، روابط منظم ایالات متحده با اسلامیت های افغانی در چه سطحی گسترش داشت. مقام ارشد

سابق (سیا) می گوید: «در سال ۱۹۵۷ که من در افغانستان بودم، این کشور در واقع از توابع شوروی بود. از آن جهت که پرزیدنت آیزنهاور می خواست مطالعه ای در باب اهمیت افغانستان در ستراتیژی ایالات متحده و رابطه اش با واشنگتن انجام شود، از من خواستند تحقیقات وسیعی در مورد حضور شوروی در افغانستان انجام بدهم.» اما تحقیقات ما نشان داد که افغانستان اهمیت چندانی ندارد. این مقام (سیا) می گوید: «مطالعات ما ثابت کرد که هیچ گونه رابطه ای میان افغانستان و واشنگتن وجود ندارد و حتی اگر شوروی افغانستان را به تصرف کامل خود در آورد، تهدید چندانی برای ایالات متحده به وجود نخواهد آمد.» (۲۱) با این حال در سال ۱۹۶۰ بنیاد آسیا دو یا سه کارمند برجسته و شاید بیش از دوازده مشاور و مباشرش را در افغانستان نگهداشت. (۲۲)

در خلال سال های ۱۹۶۰، جنبش اسلامی در افغانستان حرکتی آرام، اما پیوسته را در جهت سیاسی شدن ادامه داد. اگر چه جامعه افغانستان همواره محافظه کار و سنتی بود که اسلام در آن نقش مرکزی داشت، دست کم تا سال های ۱۹۶۰، تفسیر مسلط اسلام در آن کشور، جنبه روحانی داشت، نه سیاسی. اسلام در افغانستان دین بود، نه عقیده ای سیاسی. اما در تأثیر مذهب و نیروهای روشنفکری از خارج – به خصوص از جانب اخوان المسلمین مصر، گروه اسلامی پاکستان و سازمان بین المللی اخوان المسلمین به رهبری سعید رمضان که مرکزش ژنیو بود – اسلام افغانی به شدت تغییر ماهیت داد و تبدیل شد به جریانی سیاسی و پدیده ای نظامی که ضد کمونیست بود.

سازمان دهندگان اصلی اسلامیت های افغانی و علماء که در مصر رابطه ای تنگاتنگ با تخم و ترکه جنبش حسن البنا به هم زده بودند، شروع کردند به بازگشت به افغانستان. به گفته «اولیور روی» از شرق شناسان سرشناس فرانسه که کارشناس امور افغانستان و اسلام بود، ریشه های اسلام سیاسی در افغانستان از گروهی نیمه مخفی آغاز شد که خود را «استادان» می نامیدند. این گروه پس از تحصیل در مسجد الازهر قاهره و مصاحبت دائمی با اعضای اخوان المسلمین، سرزبان ها افتادند و معروف شدند. زمانی که یکی از علمای دینی افغانی در سال ۱۹۵۸ با محمد داوود (معروف به داودخان – م) پسرکاکای محمد ظاهر شاه و رهبر جمهوری آینده افغانستان از در خصومت در آمد، جنبش افغانستان به سمت ائتلاف رفت. پس بسیاری از اسلامیت ها دستگیر شدند و لاجرم جنبش زیر زمینی شد. این جنبش زیر زمینی، نام جمعیت اسلامی برخورد نهاد. (۲۳) در نیمه دهه شصت، جمعیت اسلامی و شاخه های این جمعیت، از شکل و حالت سازمان های اسلامیت در مصر، پاکستان، عراق و سایر نقاط پیروی می کردند، جناح چپ و دانشجویان کمونیست را هدف می گرفتند و علیه مخالفان شان دست به خشونت های شدید می زدند. جمعیت اسلامی و تخم و ترکه اش به وسیله بسیاری از همان چهره هائی رهبری می شدند که در سال ۱۹۷۹ مزد بگیران (سیا) شدند و در هر دو شرایط، تحریکات سیاسی آشکاری را نیز پیش کردند. اولیور روی می نویسد: «(استادان) تأثیر عظیمی بر شاگردان شان داشتند و در سال ۱۹۶۵ که حزب کمونیست* افغانستان تأسیس شد، دانشجویان اسلامیت علناً علیه آنان تظاهراتی راه انداختند و اعلامیه هائی پخش کردند با عنوان «آغاز جنگ مقدس»، دوره ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۲ یکی از مراحل عمده بحران و آشوب در محیط پوهنتون کابل بود ... دانشجویان مسلمان شدیداً با کمونیست ها مخالف بودند و درگیری های خشونت بار بسیاری میان آنان و مائونیست*** ها در محیط پوهنتون کابل رخ داد. اگرچه دانشجویان مسلمان در آغاز کمتر از کمونیست ها بودند، اما نفوذ اسلامیت ها به سرعت افزایش یافت و توانستند در انتخابات دانشجویی سال ۱۹۷۰، حائز اکثریت شوند****» (۲۴)

در اوائل سال ۱۹۷۰، در گزارش محرمانه ای سفارت ایالات متحده در افغانستان به واشینگتن، تأیید می کرد که رهبری مذهبی افغانستان و به خصوص خانواده روحانی مجددی، نیروی فعال قدرتمندی است. این گزارش محرمانه، مبین آن بود که تحریکات و تبلیغات تحرک آمیز آوندها «دست کم در روستا ها و حاشیه شهرها، جلو

رشد چپ گرایی را خواهد گرفت» و این که «محافظه کاری مذهبی، پس از سال ها برای نخستین بار خود را به صورت زنده و فعال عرضه می کند و تبدیل به نیروئی می شود که دولت ناچار است با آن وارد کشمکش شود.» افسر سیاسی سفارت نوشته است: «گزارش های موثق حاکی از آنند که ملاها در مورد راه انداختن و پیش بردن جدالی جدی در روستاها، به توافق رسیده اند.» و ادامه می دهد: «این جا، در کابل اقداماتی صورت پذیرفته است تا شعله های مذهب را در بازار گرم نگه دارند.» و در رابطه با توسعه این کوشش ها در آینده، به طور جدی اظهار عقیده می کند که «احتمالاً تا مدت ها معلوم نخواهد شد که نظامی گری روحانیت چه قدرتی خواهد داشت.»

در میان رهبران جنبش اسلامیت در اوائل دهه هفتاد، به چهره هائی چون عبدالرسول سیاف، که سازمانش وابسته به اخوان المسلمین و عربستان سعودی بود، برهان الدین ربانی و گلبدین حکمتیار می توان اشاره کرد که جملگی شان از رهبران اصلی جهادی های سال های ۱۹۸۰ بودند. بنا به گزارش الیور روی، «سطح علنی جنبش تشکیل می شد از جوانان مسلمان و سطح مخفی ترش بر استادان متمرکز بود.» رهبر «استادان» و مردی که سازمان نیمه مخفی جوانان مسلمان را رهبری می کرد، استاد غلام محمد نیازی از پوهنخی الهیات پوهنتون کابل بود که از حقوق بگیران اصلی بودجه ای بود که از طرف بنیاد آسیا تأمین می شد. در سال ۱۹۷۲، برهان الدین ربانی، عبدالرسول سیاف و بعدها گلبدین حکمتیار، شورای رهبری جنبش را تشکیل دادند و حکمتیار به ریاست بازوی نظامی آن گمارده شد. مجموعه سازمان را گروهی پنج نفره اداره می کردند و در اوائل سال های ۱۹۷۰، دوباره به پیروی از الگوی اخوان المسلمین مصر و پاکستان، شروع کردند به نفوذ کردن در نیروهای نظامی. (۲۶)

در سال ۱۹۷۲، اسناد از طبقه بندی محرمانه خارج شده سفارت ایالات متحده افشاء می کنند که یکی از اعضای سازمان جوانان مسلمان، بارها برای دریافت کمک با یکی از مقام های ایالات متحده ملاقات کرد. «این عضو جوانان مسلمان، جزئیاتی تفصیلی در مورد فعالیت های ضد کمونیستی گروه را در اختیار آن مقام امریکائی گذاشت و به خصوص از قتل چهار تن از نیروهای چپ نام برد و تقاضا کرد که ایالات متحده برای خریدن یک چاپخانه به صورت محرمانه به آنان کمک کند. اما هنوز برای دخالت مستقیم (سیا) زود بود و مقام های سفارت پیشنهاد او را نپذیرفتند، ولی در عین حال علاقه خود نسبت به هدف های گروه را ابراز کردند.» (۲۷)

در آغاز این مرحله، (سیا) نقش فعال تری در حمایت از اسلامیت ها ایفا کرد. قبلاً کمک های (سیا) در حد اعتدال بود. بسیاری از این کمک ها، از طریق بنیاد آسیا به پوهنتون کابل و نیروهای متشکل تر اسلامی سرازیر می شد. اما بعد در سال ۱۹۷۳، پرنس محمد داوود با کمک کمونیست ها البته، شاه را برانداخت و جمهوری افغانستان را بنا نهاد. براساس خود پرستی و ایدئولوژی، نیروی غالب پس از مدت کوتاهی دچار انشعاب های تلخ شد و طیف راست اسلامی افغانستان، با سوء استفاده از این موقعیت، به صحنه علنی مخالفت با داوودخان کشیده شد. چیزی نگذشت که این طیف، دوستان فراوانی در خارج از افغانستان پیدا کرد.

(سیا)، پاکستان تحت رهبری ذوالفقار علی بوتو و بعد ضیاء الحق اسلامیت و هم چون این شاه ایران، علیه دولت جدید افغانستان دست به اقدامات فوری زدند. هنوز سال ها به زمان تجاوز نظامی شوروی به افغانستان مانده بود و فاصله این واقعه تاریخی تا ظهور جهادی ها در دهه هشتاد بسیار بود، اما جهش سریع به سمت راه انداختن «جنگ مقدس» در میان ملت های محصور آسیائی، عناصر اصلی خود را با سرعت جمع و جور می کرد و در پیمودن طوفانی و طوفان زای این مرحله، از حداکثر کمک ها و همدستی های (سیا) برخوردار بود. سال ها بعد، یکی از مقام های دولتی پاکستان که در خدمت دختر ذوالفقار علی بوتو نخست وزیر آینده پاکستان بود، اعتراف کرد که حمایت (سیا) از اسلامیت های افغانی، بلا فاصله پس از کودتای سال ۱۹۷۳ داوودخان آغاز شد. گزارش موثقی

در این مورد می گوید: «نصیرالله بابر معاون ویژه بی نظیر بوتو نخست وزیر پاکستان، در مصاحبه ای که در اپریل سال ۱۹۸۹ انجام داد، تأکید ورزید که ایالات متحده از سال ۱۹۷۳ به مخالفان افغانی پول می داد و به خصوص حزب جنگجوی اسلامی را که متعلق به گلبدین حکمتیار بود، ماه ها پیش از تجاوز نظامی شوروی به افغانستان، زیر چتر خود گرفته بود.» (۲۸)

«دی یگوردوز» و «سلیگ هریسون» به اسناد آرشیف شوروی که به تازگی ترخیص شده اند، دسترسی وسیعی پیدا کرده اند و با عطف به جزئیات کامل کوشش های ایالات متحده، ایران، عربستان سعودی و پاکستان را برای فعال کردن طیف راست اسلامی در افغانستان، توضیح می دهند: «در اوائل دهه هفتاد، همزمان با افزایش بهای نفت، محمدرضا پهلوی در اوج جاه طلبی های خود عزم آن کرد که به اقداماتی برای محدود کردن دایره نفوذ شوروی در کشورهای همسایه دست بزند و شکل مدرنی از امپراتوری باستانی ایران را به وجود آورد... در آغاز سال ۱۹۷۴، شاه ایران دست به کوشش های مصممی زد تا کابل را در اقتصاد منطقه، با مرکزیت تهران، غربی کند و امنیت مورد نظر خود را با محور تهران، بر منطقه گسترده ای از هندوستان تا پاکستان و حکومت های خلیج فارس مسلط کند ... ایالات متحده، فعالانه و به عنوان بخشی از همکاری های اقتصادی، امنیتی گسترده خود با شاه، به ترغیب او پرداخت. بخشی از عملیات محرمانه ایالات متحده در گستره جنوب غربی آسیا نیز، مضمون و هدف مشابهی داشت و این دو اقدام حمایتی و تشویقی را، به موازات هم به پیش می برد.» (۲۹)

هدف اقدام مشترک ایالات متحده و محمد رضا پهلوی که از جانب عربستان سعودی و پاکستان نیز مورد حمایت قرار می گرفت، تقویت طیف راست اسلامی و نیروهای محافظه کار در دولت اعتدالی داوودخان بود تا افغانستان را از حوزه ی تأثیر و محدوده کشورهای اقمار شوروی خارج کنند. به گزارش «کوردوز» و «هریسون»: «ساواک (سازمان اطلاعات و امنیت محمد رضا پهلوی - م) و (سیا) دست در دست هم با گروه های بنیادگرای زیر زمینی افغانستان که در موضوع ضد شوروی با آنان همراه بودند، اما ضمناً هدف های خاص خودشان را نیز داشتند، همکاری می کردند. بنیادگرایان افغانی، ضمناً با اخوان المسلمین مستقر در قاهره و اتحادیه جهانی اسلام که ابتکار عمل را در آن وهابی های ارتدودوکس عربستان سعودی به دست داشتند، تنگاتنگ در رابطه بودند. با افزایش سرسام آور درآمدهای نفتی، مأموران سری این جریان مالی گروه های بنیادگرای عرب، به صورت فزاینده و با ارقام نجومی به صحنه افغانستان سرازیر شد. درست مثل سازمان امنیت محمد رضا پهلوی، این جریان ها خبر چین هائی را استخدام کردند تا هواداران کمونیست ها را در دولت افغانستان و نیروهای مسلح آن کشور شناسائی کنند.

این دو مؤلف می افزایند که: «سرویس مخفی ایران (ساواک شاه - م) به لحاظ تسلیحاتی و سایر کمک ها، گروه های زیر زمینی افغانستان را که وابسته به طیف راست اسلامی بودند، تغذیه می کرد؛ در حالی که سرویس های اطلاعاتی و امنیت پاکستان (ISI) آنان را برای تاخت آوردن به هدف های افغانی هماهنگ می کرد. ساواک، سیا و مأموران مخفی پاکستانی در کودتای ناموفق سپتمبر و دسمبر ۱۹۷۳ و جون ۱۹۷۴ بنیادگرایان علیه داوود نیز دست داشتند.» (۳۰)

در سال ۱۹۷۵، اسلامیست های افغانی احساس کردند از چنان قدرتی برخوردارند که می توانند شورشی عمومی را علیه داوود خان که اگرچه دچار دو دلی شده بود، اما همچنان متحد کمونیست های افغانی بود، سازمان بدهند. این شورش اما درهم کوبیده شد. بسیاری از شورشیان دستگیر و اعدام شدند و بقیه مثل گلبدین حکمتیار و برهان الدین ربانی اغلب به پاکستان گریختند و در پاکستان مورد حمایت بی دریغ سرویس اطلاعاتی این کشور قرار گرفتند. در چهار سال بعدی، سرویس اطلاعاتی و امنیتی پاکستان (ISI) روابط تنگاتنگ با ائتلاف رنگارنگ شورشیان

افغانستان، به خصوص گروه اسلامی این ائتلاف را توسعه داد. یکی از تحلیل‌های محرمانه وزارت امور خارجه ایالات متحده که در باره بحران افغانستان در سال ۱۹۷۵ که به خصوص وابسته به اخوان المسلمین و سرویس اطلاعاتی پاکستان (ISI) است، می‌گوید: «آنچه تقریباً در تحریکات منتسب به پاکستان مورد توجه قرار نگرفت، این واقعیت بود که داوود خان بیانیۀ «جهانی» اسلام را منسوخ اعلام کرده بود. ملیت‌های افغانی که سرده‌شورشیان بودند و کسانی بودند که گفته می‌شد با هدف‌های پاکستانی دیگرگون شده‌اند، بنا به گزارش‌های مختلف از اعضای اخوان المسلمین بودند و این سازمان، بزرگ‌ترین گروهی بود که می‌گفتند با جنرال جیلانی رئیس اطلاعات پاکستان به توافق‌هایی دست یافته است.» (۳۱)

با این حال، در داخل افغانستان محمد داوود دو دل، حرکتی را در تمایل به راست آغاز کرد. آغاز این تمایل، زیر فشار ایالات متحده، شاه ایران و پاکستان صورت پذیرفت. بین سال‌های ۱۹۷۵ و ۱۹۷۸، داوود خان به کلی تغییر جهت داد، روابطش را با حامیان جناح چپ گسست و به دامن ارتش و نهاد‌های محافظه‌کار افغانستان افتاد. در سال ۱۹۷۶، داوود خان با شاه ایران و نخست‌وزیر پاکستان بوتو ملاقات کرد که در نتیجه این ملاقات‌ها، شروع کرد به گماردن افسران طیف راست و سایر رهبران طرفدار غرب در مناصب کلیدی. در سال ۱۹۷۸، جوخه‌های مرگ دولت افغانستان شروع کردند به قتل عام چپ‌ها**** و رهبران کمونیست‌ها، پس‌کمونیست‌ها و چپ‌ها از دولت کابل تصفیه شدند. قدرت داوود خان به صورت فزاینده‌ای به دسته‌ای کوچک از نیروهای نظامی و فوق‌محافظه‌کار کاهش یافت و بنا به گزارش «کوردوز» و «هریسون»، قدرت پشت‌صحنه را سازمان امنیت (ساواک) محمد رضا پهلوی، متحدان اتحادیه جهانی مسلمانان عربستان سعودی و اخوان المسلمین اداره می‌کردند.» (۳۲)

بحران تا اپریل ۱۹۷۸ شدت یافت و در این زمان بود که نور محمد تره‌کی، کمونیست طرفدار شوروی علیه محمد داوود کودتا کرد و پیمان همکاری دوستانه‌ای را با اتحاد شوروی، به امضاء رساند. طیف راست اسلامی که تحت حمایت سرویس جاسوسی پاکستان (ISI) بود، در سراسر افغانستان به شیوه «پل‌پت»***** دست به کشتار صدها معلم و کارمند زد و حملات وحشیانه‌ای را علیه افغانی‌های سکولار و تحصیل‌کرده زد.

بنا به گزارش‌های متعدد وزارت امور خارجه و سفارت آمریکا، ایالات متحده کاملاً در جریان بود که سازمان‌های اسلامی وابسته به اخوان المسلمین در افغانستان، تروریسم گسترده ضد شوروی را در این کشور پیش می‌برند. یکی از اعضای شرکت‌کننده در کنفرانس سال ۱۹۷۸ «سنتو» به صراحت می‌گوید که «تهدید جدی علیه رژیم جدید افغانستان، از جانب قبایل افغانی و گروه‌هایی مثل اخوان المسلمین سازماندهی می‌شود.» (۳۳) تحلیل دیگری در اپریل ۱۹۷۹ تأکید می‌ورزد که «بعضی مخالفان روحانی، نتیجه ائتلافی هستند که حول محور اخوان المسلمین گرد آمده‌اند.» (۳۴) در جنوری ۱۹۷۹، یکی از افسران سفارت ایالات متحده در کابل، در یادداشتی تحت عنوان «وضع جاری شورش در افغانستان» می‌نویسد: «همه ولایت‌های مرکزی، شرقی و غربی افغانستان زیر سلطه شورشیان در آمده‌اند.» در این یادداشت تأکید شده است که «شورشیان نام‌های مختلفی دارند؛ مثل مجاهدین و برادران مسلمان (اخوان المسلمین).» در یادداشت، بدون تفسیر گفته شده است که دولت افغانستان نام این اپوزیسیون را «ملاهای ساخت لندن» گذاشته است. (۳۵)

در خلال این دوران، حتی در سال‌های ۱۹۷۸ - ۱۹۷۹ که انقلاب ایران امور مملکت را قبضه کرد، روابط پاکستان با اسلامیت‌های افغانی قوی‌تر شد، ضمن آن که اسلامیت‌های خود پاکستان هم استحکامات بیشتری پیدا کردند. جنرال ضیاءالحق، رژیمی را بر اساس قوانین اسلامی در پاکستان مستقر کرد و باعث رشد گروه اسلامی پاکستان به رهبری ابو الاعلیٰ ال مودودی شد. در حالی که آیت الله خمینی سخت در کار ساختن جمهوری اسلامی

خود بود، زیباییو برژینسکی و سیا، ارتش اسلامی خود را در افغانستان ساختند. این عمل اما، بسا فراتر از ستراتیژی افغانستان بود. هدف اصلی برژینسکی، اجرای نظریه طوفانزای مکتب «بنیگس» در استفاده از طیف راست اسلامی به مثابه شمشیری علیه خود اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بود.

زیبگنیو برژینسکی در مصاحبه سال ۱۹۹۸ خود با روزنامه «نول ابزواتور» که اغلب از آن نقل قول می شود، رازی را در پس رازی دیگر افشاء می کند که کمک سیا به مجاهدین در افغانستان، پیش از ورود ارتش شوروی به افغانستان صورت پذیرفته است، نه پس از آن: «بنا به صورت ظاهری تاریخ رسمی، کمک های سیا به مجاهدین در خلال ۱۹۸۰، یعنی پس از تجاوز نظامی شوروی به افغانستان در بیست و چهارم دسمبر ۱۹۷۹ صورت گرفته است. اما واقعیتی که تا کنون مخفی مانده است، کاملاً چیز دیگری است: در واقع روز سوم جولای سال ۱۹۷۹ بود که پرزیدنت جیمی کارتر نخستین دستورالعمل را برای کمک های محرمانه به مخالفان رژیم طرفدار شوروی کابل امضاء کرد. در همان روز، من یادداشتی برای رئیس جمهوری فرستادم و در آن به او توضیح دادم که به عقیده من این کمک ها موجب دخالت نظامی شوروی در افغانستان خواهد شد. (۳۶)

پشت این راز، تازه راز دیگری نهفته بود: «ایالات متحده در طول دهه شصت گرفتار مسأله طیف راست اسلامی در افغانستان و خاور میانه شده بود. جنگ مقدس افغانی ها، نه به طور جدی در سال ۱۹۸۰ پس از عبور سربازان شوروی از مرزها آغاز شد، نه در سال ۱۹۷۹ که سیا رسماً دست به کار شد. این جنگ مقدس از سال ۱۹۷۸ که طیف راست اسلامیت با هماهنگی و حمایت کامل سرویس اطلاعاتی پاکستان (ISI) در شمال شرقی افغانستان سر به شورش برداشت آغاز شد. در ماه مارچ ۱۹۷۹، نیمه غربی کشور، به خصوص هرات مرکز اصلی ولایت غربی در همسایگی ایران، به حالت انفجاری در آمد. یک سازمان اسلامیت قدرتمند وسخت سر که وابسته به جنگ افروز معروف اسماعیل خان بود و از طرف جمهوری اسلامی ایران حمایت می شد، دست به کشتار وسیع مقام های دولت افغانستان زد. ده ها مستشار روسی را با همسران و فرزندان شان در این قتل عام وحشیانه کشتند. در تمام این مدت ایالات متحده روابطش را با کارگزاران ارتش، عاملان سازمان اطلاعاتی و مهدی بازرگان نخست وزیر جدید ایران حفظ کرد و سیا جمهوری اسلامی ایران را به لحاظ اطلاعاتی در رابطه با اتحاد جماهیر شوروی، عراق و افغانستان، تغذیه می کرد. این همکاری و حمایت اطلاعاتی، تا زمان اشغال سفارت امریکا در دسمبر ۱۹۷۹، نخستین پیشنهاد رسمی خود برای کمک مستقیم به اسلامیت های افغانی را با موافقت بر سر شورش جدی در هرات، عملی کرد. به گفته «گیتس»، بعضی ها در سیا معتقد بودند که درگیری شوروی در افغانستان «باعث دو قطبی شدن مسلمانان و احساسات اعراب علیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی خواهد شد.» از این گذشته، جنبه عملی دیگری هم وجود داشت و آن این بود که سیا بنا به گزارش «گیتس» این امکان را می توانست مورد بررسی قرار دهد که ایستگاه شنود اطلاعاتی ایالات متحده را که تا سال ۱۹۷۹ در ایران مستقر بود، به افغانستان منتقل کند. (۳۷)

در آغاز ۱۹۷۹، حمایت های فعال و پنهانی از جهادی ها را مورد تأمل قرار داد. پاکستان و عربستان سعودی هر دو از ایالات متحده می خواستند تا دخالت های بیشتری در این زمینه بکند. «یکی از مقام های عالی رتبه عربستان سعودی ... چشم انداز عقب نشینی شوروی از افغانستان را به صورت بحثی جدی دنبال کرد و گفت که دولت او می خواهد رسماً به ایالات متحده پیشنهاد کند تا به شورشیان کمک کند.» (۳۸)

با وجودی که بعضی تحلیل گران ایالات متحده، از جمله بعضی از مقام های ارشد سیا معتقد بودند که کمک مستقیم ایالات متحده به شورشیان افغانی ممکن است منجر به حمله شوروی به پاکستان و ایجاد مناقشه ای جدی میان

امریکا و شوروی در ابعاد جهانی شود، دولت ایالات متحده به روش خود ادامه داد. سیا برای تأمین کمک ها به شورشیان افغانی با عربستان سعودی و پاکستان تماس گرفت و بنا به اظهارات زبگنیو برژینسکی، در جولای ۱۹۷۹ پرزیدنت جیمی کارتر نخستین دستورالعمل ریاست جمهوری را در تأمین کمک های غیر مهلک، از جمله وسایل ارتباطی، برای طیف راست اسلامی افغانستان امضاء کرد. اگر چه پس از وقوع تجاوز نظامی شوروی به افغانستان، مقام های ایالات متحده وانمود کردند که از آن واقعه یکه خورده اند، برژینسکی در مصاحبه با نول ابزواتور اعتراف کرده بود که قصدش تحریک شوروی به اشغال افغانستان بود. برژینسکی در آن مصاحبه گفت «ما روس ها را هول ندادیم که در افغانستان دخالت نظامی کنند، اما آگاهانه امکانات این اقدام را افزایش دادیم.» وقتی خبرنگار از او سؤال کرد که آیا با مرور وقایع گذشته، پشیمان نیست از این که از رشد بنیادگرایی اسلامی حمایت کرده و به تأمین سلاح و آموزش برای تروریست های آینده پرداخته است، برژینسکی جواب داد: «باید دید در تاریخ جهان اهمیت چه چیزی بیشتر است؟ طالبان یا سقوط امپراتوری شوروی؟ به جنب و جوش در آمدن مسلمانان، یا آزادی اروپای مرکزی و پایان جنگ سرد؟»

برژینسکی در سال ۱۹۷۹ به پرزیدنت کارتر گفت: «حالا می توانیم توپ جنگ ویتنام را به زمین اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بیندازیم.» (۳۹)

درپایان سال ۱۹۷۹، بیش از سه چهارم افغانستان در شورش آشکار بود. درست پیش از کریسمس آن سال ارتش سرخ برای حفاظت از دولت افغانستان، کشور را به اشغال خود در آورد. یکی از چرخش ها و تغییرات ناگهانی جهاد امریکائی در افغانستان این بود که ایالات متحده از آغاز اجازه داد سرویس اطلاعاتی پاکستان (ISI) و جنرال ضیاءالحق مهار امور تقسیم کمک های امریکائی به مجاهدین افغانی را به دست بگیرند. «استیو کول» روزنامه نگاری که کتاب «جنگ هائی چون شبج» او گزارش کامل و قطعی جهاد افغانی است، می نویسد: «جنرال ضیاءالحق رئیس جمهوری پاکستان هم به لحاظ سیاسی برای دریافت اسلحه و پول از سیا تلاش می کرد، هم کنترل توزیع آن را در دست داشت. ضیاء الحق اصرار می ورزید که تفنگ و دالری که به مجاهدین افغانی اختصاص می یافت از مجرای پاکستان بگذرد و این او بود که باید در تقسیم اسلحه و پول میان چریک های مزدور تصمیم می گرفت ... سیا با اندکی اختلاف عقیده، پذیرفته بود که واسطه این امر سرویس اطلاعاتی پاکستان (ISI) باشد.» (۴۰)

شاهزاده «ترکی ال فیصل» که آن زمان رئیس اداره کل اطلاعات عربستان سعودی بود، به واشینگتن رفت، با برژینسکی و سیا ملاقات کرد و با آنان به توافق رسید که بر امر تقسیم دالر به دالر پول های سیا میان جهادی ها افغانی نظارت کند.

آنچه پس از سال های ۱۹۸۰ افشاء شد، ازسوی اتحاد میان سرویس اطلاعاتی پاکستان (ISI)، جنرال ضیاءالحق و اسلامیت های پاکستان بود و رابطه دولت عربستان سعودی و شبکه ای خصوصی؛ از اطلاعات و جاسوسی عربستان سعودی، تا اتحادیه جهانی مسلمانان واسامه بن لادن، از سوی دیگر بود. عربستان سعودی و پاکستان سال ها در رابطه ای تنگاتنگ بودند که از آن جمله بود پیوندهای نزدیک نظامی میان دو کشور که در جریان آن سربازان و مزدوران پاکستانی برای حفاظت از خانواده سلطنتی سعودی به آن کشور اعزام شدند تا ضمناً به نیروهای سعودی آموزش نظامی بدهند. «شیرین هانتر» می نویسد: «روابط پاکستان با عربستان سعودی و سایر امارات خلیج فارسی، به اوائل ساله های ۱۹۶۰ بر می گردد. مثلاً، افسران ارتش پاکستان، نیروهای نظامی

عربستان سعودی و امارات خلیج فارس را آموزش دادند. یکی از این افسران عالی رتبه، جنرال ضیاء الحق بود.» (۴۱)

از این گذشته، در سال های ۱۹۷۰، نخست ذوالفقار علی بوتو و از آن پس جنرال ضیاء الحق به کمک های مالی عربستان سعودی متکی بودند. به خصوص پس از افزایش سرسام آور بهای نفت در سال های ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴، خزانه پاکستان برای پرداخت بهای خرید نفت خالی شد. پس کمک های مالی عربستان سعودی با مطالبات خاص سیاسی، خزانه پاکستان را از ورشکستگی کامل نجات داد. رشد اسلامیسیم در پاکستان، مستقیماً به کمک های مالی عربستان به اسلام آباد وابسته بود.

برای ایالات متحده، وحدت عمل عربستان سعودی و پاکستان، باعث شغف بود، چرا که هر دو کشور از هم پیمانان ایالات متحده بودند و می توانستند در جنگ صلیبی علیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، شرکت فعال داشته باشند. اهمیت این وحدت عمل برای دولت های جیمی کارتر و رونالد ریگان که می خواستند به هر قیمتی که شده پای شوروی را به صحنه خونین افغانستان بکشانند، چنان اهمیتی داشت که محرک های اصلی و عواقب طرح بزرگ دو کشور را عملاً نادیده گرفتند. پاکستان که همواره با دغدغه دشمن اصلی خود هندوستان دست به گریبان بود، افغانستان را مرکز ستراتیژیک و هم پیمانی شبه قاره ئی علیه دهلی نو می دید، و جنرال ضیاء الحق سودای «پاکستان بزرگ تر» را در سر می پروراند. عربستان سعودی هم علایق خود را داشت و مناقشه در افغانستان را به مثابه بخشی از توسعه رقابت خود با ایران ارزیابی می کرد که رژیم شیعه بنیادگرایش، تهدیدی برای عراق و امارات خلیج فارس به شمار می آمد. عربستان سعودی محاسبه می کرد که افغانستان و آسیای میانه جناح درگیری با ایران بودند و ریاض بر آن بود تا نیروهای ارتدوکس وهابی سنی در افغانستان و سایر نقاط را برای تضعیف ایران تقویت کند. زیگنیو برژینسکی و بعد بیل کیسی، پیوند پاکستان و عربستان سعودی را فرخنده یافتند. اما واقعیت این بود که هم پاکستان و هم عربستان سعودی، نمایندگان خود را در رابطه با افغانستان داشتند.

برای پاکستان، موکل مطلوب گلبدین حکمت یار نظامی کار اسلامیت بود که گروهش معروف به حزب اسلامی بود. حکمت یار معروف به فناتیک بی ترحم بود: «گلبدین حکمتیار محبوب جنرال ضیاء الحق و سرویس اطلاعاتی پاکستان بود. (در همان زمان و به خصوص پس از جایگزینی طالبان، به جای برهان الدین ربانی و گلبدین حکمتیار در سیاست جدید سیاه، حکمتیار که رسماً به ایران رفت، دفتر رسمی حزب اسلامی را هم در تهران برپا کرد و نیروهایش را به سیاه پاسداران جمهوری اسلامی ریخت، محبوب سازمان اطلاعات و امنیت ایران و چشم و چراغ رهبران جمهوری اسلامی ایران هم شد و عملاً چند سره بار کرد. - م) مثل سایر رهبران مجاهدین، گلبدین حکمتیار از اوایل دهه هفتاد که پاکستان شروع کرد به حمایت سری از دانشجویان بنیادگرای کابل که علیه نفوذ اتحاد شوروی در دولت افغانستان شوریده بودند، با سرویس اطلاعاتی پاکستان (ISI) نیز همکاری می کرد. (همان گونه که با سازمان اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی ایران - ساوا - م) از آن پس، حکمتیار به عنوان بخش حائز اهمیتی از ظهور موج تندرو اسلامیک در سطح جهان مطرح شد. همه اسناد و شواهد حاکی از آنند که حکمتیار مسؤولیت مستقیم اسید یاشین به صورت آن دسته از زنان افغانی را که حجاب اسلامی را رعایت نمی کردند، به عهده داشت.» (۴۲) حکمتیار زندانیان را زنده زنده پوست می کند. (۴۳) صبغت الله مجددی، اسلامپستی که در خط رادیکال ضعیف تری بود، حکمتیار را «هیولای واقعی» (۴۴) توصیف می کند.

اما، «چارلز ویلسون»، نماینده جمهوری خواهان از تگزاس که از مدافعان سرسخت جهاد افغانی بود، تأکید می ورزد که «ضیاء الحق، کاملاً به حکمتیار اعتماد داشت، برای آن که جهان را عرصه درگیری میان مسلمانان و

هندوها می دید و چنین می پنداشت که می تواند روی حکمتیار به عنوان ستون پان اسلامیک که در مقابل هندوستان بایستد، حساب کند.» (۴۵)

حزب اسلامی حکمتیار یکی از هشت حزبی بود که برای مقاومت در مقابل شوروی ایجاد شده بود. این حزب در میان آن احزاب، هم بزرگترین شان بود و هم معروف به داشتن جنگجویان درنده خو بود که به همین دلیل نزد سیا محبوبیت فوق العاده ای داشت. یکی از مقام های سیا که نقش عمده ای در ایجاد جهاد داشت، می گوید:

«ما در آغاز فکر نمی کردیم شوروی ها را شکست بدهیم. ولی می خواستیم هرچه می توانستیم از روس ها بکشیم و به نظر ما این کار فقط از عهده حکمتیار بر می آمد.» (۴۶) سنگدلی و بی رحمی حکمتیار، از دلایل اصلی این برداشت بود.

بنا به گزارش «کول»: «افسران سیا در اداره خاور نزدیک که برنامه افغانستان را مدیریت می کردند نیز حکمتیار را قابل اعتمادترین متحد مؤثر می دانستند. افسران سیا اطمینان یافته بودند که دست کم حکمتیار می دانست دشمن کیست» (۴۷) برای کسانی مثل کیسی و برژینسکی که می پنداشتند در میان جمهوری های اسلامی، افغانستان کلید تضعیف اتحاد شوروی است، حکمتیار به خصوص از زمانی که می خواست جنگ را فراتر از افغانستان بکشانند، مهره مناسبی بود. بنا به گزارش «دلیپ هیرو» حکمتیار صحبت از این می کرد که جنگ چریکی را فراتر از رودخانه آمو به داخل جمهوری های آسیائی اتحاد شوروی بکشانیم و با عقب راندن کمونیسم از سرزمین های بخارا، تاشکند و دوشنبه، به داخل شوروی رسوخ کنیم.» (۴۸)

نماینده مطلوب عربستان سعودی عبدالرسول سیاف رهبر اخوان المسلمین افغانستان بود. شعله جنگ که در گرفت، حکمتیار و سیاف به عنوان رهبران افغانی که به لژیون خارجی، به خصوص جنگجویان عرب که برای پیوستن به جهاد، به افغانستان سرازیر شده بودند، پدیدار شدند. در اواخر سال های ۱۹۸۰، اینان بودند که به نام جهادی های عرب و افغانی، رفته رفته رهبری نیروهای نظامی و تروریست اسلامی در مصر، الجزیره، عربستان سعودی، عراق و سایر نقاط از جمله چین و ازبکستان را به عهده گرفتند. اگر چه حکمتیار و سیاف متحد نبودند، اما هر دو به اسامه بن لادن نزدیک بودند که حرکتش برای به دست گرفتن سکان فرماندهی از سال های ۷۹ و ۸۰ آغاز شد. یعنی درست در زمانی که در فهرست جهادی های افغانی قرار گرفت. زمانی که حکمتیار در پاکستان به صورت تبعیدی زندگی می کرد، تندرو ترین جنگجویان اسلامیت ضد غربی کشورهای مختلف در اطراف او گرد آمدند که از آن جمله می توان از بن لادن و سایر داوطلبان عرب نام برد. بنابراین، صحنه برای رویارویی جدی میان ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان آماده شده بود.

با پدید آمدن انقلاب اسلامی ایران، ایالات متحده به حمایت از تقویت بلوک اسلامی علیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ادامه داد، که رهبری آن را پاکستان، عربستان سعودی و مصر در جنگ های کوهستان های پرت افتاده آسیای مرکزی به عهده داشتند. صدها هزار جهادی در این جنگ مقدس نام نوشتند و به صورت های انبوه از سراسر جهان به سوی اردوگاه های آموزشی مرز پاکستان و افغانستان سرازیر شدند. ایالات متحده نسبت به نیرو هائی که زنجیر از پایشان گسسته بود و فعال شان کرده بود، تفاهم اندکی نشان می داد – اما، این مانع از آن نمی شد که دولت رونالد ریگان جنگ افغانستان را به اتحاد جماهیر شوروی تحمیل نکند و نام خمینی را هم از ایران در فهرست جهادی ها ننویسد

برای مطالعه کامل کتاب «بازی شیطان» به آدرس زیر سر بزنید!

چگونه ایالات متحده به فعال شدن اسلام بنیادگرا کمک کرد

قسمت بیست و سوم

پروژه ی امپراتوری امریکا

بازی شیطان

آخرین کتاب رابرت دریفوس (۲۰۰۵)

ترجمه فریدون گیلانی

"سیا"، پیش از ۱۹۷۹ در افغانستان

یادداشت:

قبل از هر چیزی به ارتباط کتب به اصطلاح مستشرقین می باید بر دو نکته تأکید ورزید:

۱ - تمام آنهایی که راجع به یک کشور خارجی من جمله به ارتباط افغانستان قلم زده و یا می زنند، اگر به صورت مستقیم عامل و گماشته نهاد های استخباراتی نباشند، به صورت غیر مستقیم منابعی که آنها را تمویل می نمایند، از بودجه نهاد های استخباراتی ارتزاق کرده، در نتیجه وقتی کتابی از این دست را جهت مطالعه انتخاب می نمائیم، باید متوجه باشیم که نباید ذهن خود را در اختیار یک نهاد استخباراتی قرار دهیم.

۲ - به همان اندازه که معلومات چنین اشخاصی برای افراد کشور های خودشان می تواند حایز اهمیت و در حدی جدید باشد، برای مردمان کشوری که مستشرق در باره اش نگاشته، نه تنها چیز زیادی برای گفتن ندارد، بلکه معلومات ناقصی است که از اینجا و آنجا جمع نموده، نه سند لازم را جهت اثبات نظرات شان در اختیار دارند و نه هم توان مستقل ساختن ادعای شان را.

به صورت مثال می توان از آنچه "الیور روا" در مورد افغانستان و گذشته جنبش در افغانستان نگاشته است، نام برد.

به ارتباط متن حاضر عجالتاً تذکر نکات آتی را در اولویت قرار می دهیم، باشد در زمان مناسب، راجع به این کتاب در مجموع نظرات ما را بیان نمائیم:

* - نویسنده به مانند سایر غربی ها که می کوشند تمام دستاورد های بشری را محصول "اتاق های فکری" خودشان قلمداد نمایند، بدون آن که راجع به مقاومت سازمان یافته و هدفمند نیروهای داخل کشور و در رأس همه "سازمان آزادیبخش مردم افغانستان-ساما" و "سازمان رهائی افغانستان"، کوچکترین اشاره ای نماید، گستاخانه خیزش خلق ما را علیه مظالم و جنایات حزب دموکراتیک خلق افغانستان-حدخا، محصول مداخلات نهاد های استخباراتی امریکا، پاکستان و عربستان سعودی معرفی می دارد، در حالی که واقعیت امر عکس آن بوده، مداخلات آنها گذشته از آن که جنبش های خود جوش را در بیراهه انقیاد و جنگهای داخلی غرق نمود، جنبش سازمان یافته و مستقل نیروهای انقلابی را نیز به نفع امپریالیزم و ارتجاع نابود نمود.

** - همان طوری که بارهای نگاشته ایم، باز هم باید تذکار دهیم که "حدخا" هیچ گاهی کمونیست نبوده و چنین ادعائی بیشتر جهت مصرف نهاد های استخباراتی صورت گرفته است، تا بیان یک واقعیت تاریخی.

*** - ما همیشه تذکر داده ایم که نه تنها چیزی به نام "مائوئیزم" در افغانستان وجود نداشت، بلکه نفس کاربرد چنین اصطلاحی خود را در زنجیر ادعاهای ضد کمونیستی "ک ج ب" در اسارت قرار دادن می باشد.

**** - در انتخابات اتحادیه محصلان در سال ۱۹۷۰ خلاف ادعای نویسنده کتاب، اخوانی ها که در آن زمان به نام

"سازمان جوانان مسلمان" مسما بودند نه تنها در اکثریت قرار نگرفتند، بلکه در مجموع پوهنتون کابل، با داشتن دو نماینده مورد تمسخر تمام محصلان نیز قرار داشتند.

*****- ممکن رئیس جمهور داوود در طول حیات سیاسی و چند مرتبه حکمرانی اش، به خصوص در دوران شاه، کشتار های زیادی را فرمان داده باشد، اما ادعای قتل عام چپ ها در زمان ریاست جمهوری اش، اتهامی است بس سخیف که می باید گفت نویسنده از شکمبه اش بیرون کرده است.

در تمام دوران جمهوری داوود خان اگر از اعدام های نخستین که به اتهام کودتا علیه نیروهای مخالف جمهوریت که هیچ نسبتی با چپ نداشتند، بگذریم چند قتل مشکوک در منطقه "زنده بانان" کشف گردید که به اساس شواهد، مقتولین مردم بیگناهی بودند که به وسیله ایادی پر قدرت "حدخا" در درون دولت صورت گرفته بود.

*****- نویسنده با آوردن نام "پول پت" تعلق غلیظ استخباراتی اش را با "سیا" آشکار ساخته، در واقع همان مطالبی را تکرار نموده است، که مطبوعات آنزمان سرمایه داری می خواست به خورد همگان بدهد.

*****- بحث در مورد سایر نکات را می گذاریم به زمان دیگری

اداره پورتال AA-AA